ضروريات دين

«قسمت دوم»

عليرضا روحانى

قلمرو ضرورى دين

روشن شد كه منظور از دين در اصطلاح «ضرورى دين»، اسلام است. حال براى شناخت قلمرو ضرورى دين در احكام و عقايد اسلام، نخست بايد اقسام اعتقادات اسلامى را بشناسيم.

دين مقدس اسلام از اعتقادات و احكام تشكيل شده كه در بخش اعتقادات، از مكلف، ايمان و اعتقاد، و در بخش احكام نيز از مكلف، عمل خواسته شده است. در اعتقادات، تقليد جايز نيست و بايد با دليلهاى عقلى و تفكر، به آن اعتقادات يقين پيدا كرد; اما در بخش احكام لازم نيست همه مسلمانان، توسط ادله شرعيه به احكام الهى برسند، بلكه مى توانند با تقليد از صاحب نظران به وظايف خود، عمل كنند.

حال اقسام مسائل اعتقادى را بررسى خواهيم كرد تا روشن كنيم مرز ضروريات دين تا كجاست و ضروريات چه محدوده اى از دين اسلام را در بر مى گيرد.

اقسام مسائل اعتقادى

مسائل اعتقادى دو گونه اند:

الف) اصول دين; انسان مسلمان بايد به اصول دين يقين پيدا كند. اين يقين بايد بر انديشه و دلايل عقلى مبتنى باشد. افزون بر اين، هر مسلمانى بايد به اصول دين اعتقاد تفصيلى داشته و به تك تك آنها معتقد باشد; زيرا اينها اصول اعتقادى دين است و اعتقاد به بعضى از آنها كفايت نمى كند.

اين اصول، به طور كلى در تمام اديان آسمانى وجود دارد و مى توان گفت اعتقاد عقلى به آنها، از ضروريات اديان الهى است و هر كس برخى يا همه اين اصول را نپذيرد و انكار كند، از قلمرو دين خارج است.

راه يافتن به دين اسلام، بر دو اصل اساسى استوار است:

در آغاز، اعتقاد به وحدانيت خداوند و اينكه تنها آفريننده جهان هستى اوست و شريكى ندارد. سپس، اعتقاد به اينكه خداوند، پيامبر اسلام را براى هدايت انسانها فرستاده است و آنچه او آورده، از قرآن و احكام ديگر، همگى حق محض است و اطاعت از آنها واجب است. برخى از فقها، معاد را نيز بر اين دو اصل افزوده اند.

انسان بايد براى جهان سرانجامى را به عنوان آخرت بپذيرد كه در آن جهان به حساب اعمال انسانها رسيدگى خواهد شد. اين سه اصل را با عناوين «توحيد» و «نبوت» و «معاد» مى شناسيم و آنها در تحقق دين، موضوعيت استقلالى دارند.

يادآورى اين نكته ضرورى است كه انكار اين اصول ـ هر چند از روى جهل قصورى باشد ـ موجب كفر است و هر كس به اين اصول معتقد نباشد كافر خواهد بود. هر چند در آخرت، رفتار خداوند با اينان متفاوت است و گروهى به عنوان مستضعف، مشمول رحمت الهى مى شوند و رفع عذاب از آنها باعث نمى شود كه حكم كافر در دنيا بر آنها بار نشود.

ملاك ايمان و كفر در مسائل اعتقادى

«كفر» در لغت به معناى پوشاندن است; مثلاً وقتى گفته مى شود «كَفَرتُ الشَّىء» يعنى آن چيز را پوشاندم. با توجه به همين معنا، به كشاورز در زبان عربى «كافر» هم گفته مى شود. كسى كه خالق هستى را انكار كند يا نبوت پيامبر را نپذيرد، كافر خواهد بود و فرقى ندارد كه اين انكار، فقط زبانى يا هم زبانى و هم قلبى باشد. پس ملاك در حكم به كفر يا ايمان افراد، همان شهادتين و جحد و انكار لفظى آنهاست; زيرا افكار پنهان اشخاص بر ديگران پوشيده است و مسلمانان مأمور به ظاهرند و هر جا كه علم داشتن به پنهان و واقع ممكن نيست، به مقتضاى ظاهر عمل مى كنند. از جمله در عدالت و پارسايى افراد، به عملكرد ظاهرى آنان استناد مى نمايند.

در كفر و ايمان نيز بايد به اقرار شخص نگريست: اگر به توحيد و نبوت پيامبر ايمان داشت و با شهادتين آن را اظهار كرد، مسلمان خواهد بود و تمام حقوق مسلمان را دارا خواهد شد. پيامبر گرامى اسلام ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ در آغاز بعثت، جهان را به شهادتين فراخواند و فرمود: «قولوا لا اله الاّ اللّه تفلحوا» و نفرمود «اعتقدوا ان لا اله الاّ اللّه».

اين سخن گرانبها كه بر تارك جامعه بشرى مى درخشد، دربردارنده اين حقيقت است كه شهادت به يگانگى خداوند باعث مسلمان شدن است و تفتيش عقايد و تجسس در اعتقادات مردم، ممنوع است. اين اصل مترقى، بر عملكرد قرون وسطايى كليسا در تفتيش عقايد مردم خط بطلان كشيده است. به بخشى از رواياتى كه ملاك كفر و ايمان را مطرح مى كنند، توجه كنيد.

«محمد بن يعقوب ـ رحمة الله عليه ـ عن محمد بن يحيى، عن احمد بن محبوب، عن ابى ايوب، عن محمد بن مسلم قال: سمعت ابا جعفر ـ عليه السلام ـ : يقول: كل شىء يجرّه الاقرار و التسليم فهو الايمان و كل شىء يجرّه الانكار و الجحود فهو الكفر.»[1]

«امام باقر ـ عليه السلام ـ فرمودند: هر چه اقرار و تسليم در پى داشته باشد، ايمان است و هر چه انكار و جحود در پى داشته باشد، كفر است.»

«عن داود بن كثير الرقّى قال: قلت لابى عبداللّه ـ عليه السلام ـ سنن رسول اللّه ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ كفرائض اللّه عز و جل؟ فقال ان اللّه عز و جل فرض فرائض موجبات على العباد فمن ترك فريضة من الموجبات فلم يعمل بها و جحدها كان كافراً و امر رسول اللّه بامور كلّها حسنة فليس من ترك بعض ما امراللّه عز و جل به عباده من الطاعة بكافر و لكنّه تارِكٌ للفضل منقوص من الخير.»[2]

«داود بن كثير رقّى مى گويد: به امام صادق ـ عليه السلام ـ عرض كردم: آيا سنتهاى پيامبر مثل واجبات و دستورهاى الهى است؟ حضرت فرمود: خداوند متعال چيزهايى را بر بندگان واجب فرموده است. كسى كه يكى از آنها را ترك كند و انكار نمايد، كافر مى شود. پيامبر ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ نيز به امورى دستور فرموده اند كه همه نيك است. پس اين گونه نيست كه اگر كسى برخى از دستورهاى الهى را ترك نمايد، كافر شود; بلكه گاه، مستحبات را ترك كرده و ثواب و خير را از دست داده است.»

در روايات بالا اقرار و تسليم موجب ايمان، و انكار و جحد باعث كفر شمرده شده است و در روايت دوم، ترك واجبات به تنهايى موجب كفر شمرده نشده، بلكه افزون بر ترك واجبات، بر انكار نيز تأكيد شده است.

«عن ابن بكير عن زرارة عن ابى عبدالله ـ عليه السلام ـ قال: لو انّ العباد اذا اجهلوا وقفوا و لم يجحدوا لم يكفروا.»[3]

دلالت اين روايت صريح تر است; زيرا مى فرمايد اگر انسان در مسئله اى كه نمى داند جزء دين است يا نه، توقف كند و انكار نكند كافر نمى شود. پس ملاك كفر، انكار است و تا زمانى كه كار به انكار نكشيده به كفر حكم نمى شود.

«عن حسن بن على بن شعبه فى تحف العقول عن الصادق ـ عليه السلام ـ : فمعنى الكفر كل معصية عصى اللّه بها بجهة الجحد و الانكار و الاستخفاف و التهاون فى كلّ مادقّ و جلّ و فاعله كافر ... الى ان قال: فان كان هو الذى مال بهواه الى وجه من وجوه المعصية لجهة الجحود و الاستخفاف و التهاون فقد كفر.»[4]

«عن الصادق ـ عليه السلام ـ ... صفة الخروج من الايمان و قد يخرج من الايمان بخمس جهات من الفعل كلّها متشابهات معروفات، الكفر و الشرك و الضلال و الفسق و ركوب النار فمعنى الكفر كل معصية عصى اللّه بها بجهة الجحد و الانكار و الاستخفاف و التهاون فى كل مادقّ و جلّ و فاعله كافر ... .»[5]

امام صادق ـ عليه السلام ـ پس از ذكر اسباب خروج از ايمان مى فرمايد: معناى كفر، هر معصيتى است كه از روى انكار و سبك شمردن دين و سستى در آن باشد.

اين دو حديث شريف، اسباب خروج از «ايمان» را كه بعد از «اسلام» در دايره محدودترى قرار دارد، ذكر مى كند و كفر را مشروط به جحد و انكار نموده است.

علامه مجلسى مى فرمايد:

«والاسلام هو الاذعان الظاهرى باللّه و رسوله و عدم انكار ما علم ضرورة من دين الاسلام فلا يشترط فيه ولاية الائمة و لا الاقرار القلبى فيدخل فيه المنافقون و جميع فرق المسلمين ممّن يظهر الشهادتين عدا النواصب و الغلاة و المجسمة و من اتى بما يخرجه من الدين كعبادة الاصنام و القاء المصحف فى القاذورات عمداً ...

ثم انّه ذكر من الثمرات المترتبة على الاسلام ثلاثة: الاوّل حقن الدم قال فى القاموس "حَقَنَه يَحْقِنُه = حَسَبَه يَحسِبُهُ" انتهى و ترتب هذه الفايدة على الاسلام الظاهرى ظاهرٌ لانّ فى صدرالاسلام و زمن رسول اللّه كانوا يكتفون فى كف اليد عن قتل الكفار باظهارهم الشهادتين و بعده ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ لمّا حصلت الشبهة بين الامة و اختلفوا فى الامامة خرجت عن كونه من ضروريات دين الاسلام فدم المخالفين و ساير فرق المسلمين محفوظة الاّ الخوارج و النواصب ... الثانى: اداء الامانة و ظاهره عدم وجوب رد وديعة من لم يظهر الاسلام ... و هو خلاف المشهور و اكثر الاخبار فان المشهور بين الاصحاب ردّ الوديعة و لو كان المودّع كافراً، الثالث: استحلال الفرج بالاسلام فيدل على عدم جواز نكاح الكافرة مطلقاً و كذا الكافر.»[6]

ايشان اسلام را همان اعتراف و اذعان ظاهرى به خدا و رسول مى داند، به شرطى كه چيزى از ضروريات دين اسلام را انكار نكند. اقرار قلبى در اسلام شخص، لازم نيست و چون ولايت از ضروريات نيست، ولايت ائمه هم شرط نيست. به همين سبب منافقان و تمام فرقه هاى مسلمان فقط به همان شهادتينى كه بر زبان جارى كردند در آن داخل اند; اما «نواصب» و «غُلات» و «مجسّمه» به دليل خاص خارج اند; چون انكار ضرورى كرده اند; زيرا دوستى اهل بيت از ضروريات دين اسلام است و آنان به دوستى ائمه معتقد نيستند; بلكه دشمنى مىورزند.

گاه انجام كارى باعث خروج از دين مى شود; مانند عبادت كردن بتها. در اين مثال، بايد دقت شود كه با عبادت غيرخدا به فعل خاص، كفر لازم نمى آيد; بلكه قطعاً انكار خداوند و قصد عبادتِ غيرخدا، شرط است. زيرا اگر گفتيم فعل عبادت به تنهايى و بدون دخالت شرط ديگر باعث كفر است، بايد به كفر تمام كسانى كه صورت فعل عبادت را براى غيرخدا به جا مى آورند، حكم كنيم. شهيد ثانى در شرح لمعه مى فرمايد:

«و فى حكم الصنم ما يقصد به العبادة للمسجود له فلو كان لمجرّد التعظيم مع اعتقاد عدم استحقاقه للعبادة لم يكن كفراً بل بدعة قبيحة و ان استحقّ التعظيم بغير هذا النوع، لان الله تعالى لم ينصب السجود تعظيماً لغيره.»[7]

«اگر انسان براى مسجود، قصد عبادت نمايد، حكم آن، حكم بُت است. پس اگر سجده يا ركوع فقط براى احترام باشد و شخص، اعتقاد داشته باشد كه طرف، مستحق عبادت نيست، باعث كفر نمى شود; ولى بدعت زشتى است، هر چند طرف، مستحق احترام به گونه اى ديگر باشد; زيرا خداوند سجده را فقط براى خود سزاوار دانسته است.»

برخى انسانها به هنگام احترام در مقابل ديگران ركوع مى كنند و بديهى است كه كسى آنها را كافر ندانسته است; زيرا قصد اين افراد عبادت نيست، بلكه صرفاً احترام است. برخى از شيعيان به سبب ارادت به امامان و امام زادگان، در مقابل ضريح آنان و در آستانه در، سجده مى كنند و مسلم است كه سجده، عبادت است; اما كسى به كفر آنان (در مذهب شيعه) حكم نكرده است; زيرا قصد آنان فقط احترام است نه پرستش! پس بايد گفت كفرى كه با فعل خاص پيش مى آيد، متفرع بر قصد عبادت غيرخدا و انكار خداوند است.

در برخى روايات آمده است كه ارتكاب گناهان كبيره، به تنهايى باعث خروج از دين اسلام نيست، بلكه قصد استحلال در آن شرط است:

«عن عبداللّه بن سنان قال: سألت ابا عبدالله ـ عليه السلام ـ عن الرجل يرتكب الكبيرة فيموت هل يخرجه ذلك من الاسلام و ان عذّب كان عذابه كعذاب المشركين ام له مدّة و انقطاعٌ؟ فقال ـ عليه السلام ـ : من ارتكب كبيرة فزعم اَنّها حلال اخرجه ذلك عن الاسلام و عذّب اشدّ العذاب ... .»[8]

«عبدالله بن سنان مى گويد از امام صادق ـ عليه السلام ـ پرسيدم: مردى مرتكب گناه كبيره مى شود و مى ميرد. آيا از اسلام خارج مى شود و عذاب مشركين را دارد يا عذاب او در مدت محدودى است؟ فرمودند: كسى كه گناه كبيره را به عنوان حلال انجام دهد از اسلام بيرون است ... .»

ب) فرعيات اصول دين; مانند دانستن مفصّل مسائل برزخ و صراط و خصوصيات بهشت و جهنم. چون اصل دين به اين مسائل بستگى ندارد، لازم نيست دانسته شود و به آنها اعتقاد جزمى تفصيلى پيدا شود.

اصل دين همانهايى بود كه در گونه نخست آمد و اگر فرد، غير از آن دو يا سه اصل را نشناسد و نداند، ايمانش درست است، هر چند اگر اين مسائل را بداند، ايمانش افزون خواهد شد. گذشته از اين، در مسائل غير اصولى، تعبّد و تسليم به ادله نقلى شرعى جايز است; چرا كه در اين مسائل آنچه از مسلمان خواسته شده است، اعتقاد است نه يقين پيدا كردن. اما اگر يقين پيدا كرد و بالاتر از آن، جزء مسائل بديهى دين شد، اعتقاد تفصيلى به آن واجب مى شود و انكار آن نيز جايز نخواهد بود.

اگر فرد، به مسائل گونه دوم گمان معتبر پيدا كرد، باز لازم است كه به آن معتقد شود; مانند اينكه شخصى با خبر موثق از ائمه معصومين، به مطلبى در معاد گمان قوى پيدا كند. اما اگر در اين مسائل براى فرد گمان ضعيف پيدا شد، سزاوار نيست به آن معتقد شود; مانند وقتى كه روايت ضعيفى براى او نقل شود.

وظيفه كسى كه اين تفصيلات را نمى داند چيست؟ از آنجا كه در اين گونه مسائل، از مسلمانان اعتقاد خواسته شده است نه شناخت مفصل، پس بايد به اين مسائل، همان گونه كه در واقع هست، اعتقاد پيدا كند. مثلاً اگر خبر ضعيفى براى ما نقل شد و با آن، گمان ضعيفى به واقعى بودنش پيدا كرديم، لازم نيست به مضمون آن معتقد شويم; بلكه بايد بگوييم ما به آنچه در واقع است، هرگونه كه هست، اعتقاد داريم. اين گونه اعتقاد و شناخت را «اعتقاد اجمالى» مى گويند.

برخى از علما بر اين باورند كه حتى در صورت رسيدن به دليل ظنى معتبر، لازم نيست به آن معتقد شد; بلكه مى توان به واقع امر، همان طور كه هست، معتقد شد; اما نمى توان اين دليل ظنى را رد يا انكار كرد; زيرا ظن قوى با ادله شرعى حجت است و نمى توان بى دليل آن را رد كرد.

مسائل ضرورى دين از قبيل گونه دوم اند كه در ادامه به توضيح و شرح دقيق آن مى پردازيم.

گستره ضروريات دين

پس از ذكر اقسام مسائل اعتقادى، بايد به اين پرسش پاسخ دهيم كه ضروريات دين كدام اعتقادات را در بر مى گيرد؟ درباره اصول دين بايد گفت از آنجا كه اين اصول، مقوم دين و سبب ورود به اسلام اند، انكار هر يك به طور مستقيم، انسان را از محدوده دين خارج مى كند. عدم قبول اصول دين به منزله كفر است. از اين رو علماى ما در تعريف كافر گفته اند:

«كافر كسى است كه منكر يكى از اصول دين، يعنى الوهيت و رسالت و معاد باشد.»

منكر اصول دين را در فقه، كافر اصلى مى گويند، در مقابل مرتد كه بعد از ورود به دين، از دين خارج مى شود. كافر اصلى كسى است كه با نپذيرفتن اصول دين، به محدوده دين وارد نمى شود. در كشف الغطاء آمده است:

«الكافر قسمان اولهما الكافر بالذّات و هو الكافر باللّه تعالى او نبيّه او المعاد ... القسم الثانى ما يترتب عليه الكفر بطريق الاستلزام كانكار بعض الضروريات الاسلامية و المتواترات عن سيد البريّة كالقول بالجبر و التفويض ... .»[9]

«كافر دو قسم است: نخست، كافر اصلى كه به خدا و پيامبر و معاد اعتقاد ندارد ... قسم ديگر كسى است كه با انكار بعضى از ضروريات اسلام و متواترات كه از پيامبر رسيده، كافر مى گردد; مانند كسى كه به جبر يا تفويض معتقد شود ... .»

تفصيلات اصول دين اگر به حدّ بداهت و ضرورت برسد، در محدوده ضرورى دين قرار مى گيرند. به علاوه، مسائل اعتقادى نوع دوم، اگر به قدرى در بين مسلمانان رواج داشته باشد كه هر كه در دين درآيد آن را بداند، در محدوده ضرورى دين قرار مى گيرند. پس دايره ضروريات دين، عمده مسائل اعتقادى و احكام فرعى را در بر مى گيرد.

از آنجا كه باور نداشتن اصول دين باعث وارد نشدن به دين مى شود، علماى ما آن سه را در تعريف كافر به طور مستقيم آورده اند و بقيه اعتقادات را در ضرورى دين خلاصه كرده، در تعريف مرتد به كار گرفته اند. ضروريات دين تمام عقايد و احكام را در بر مى گيرد; ولى اين عقايد و احكام بايد ملاك ضرورى بودن را كه بعد از اين خواهد آمد، داشته باشند; يعنى تمام عقايد و احكام شأنيت ضرورى بودن را دارا هستند.

حصر ضروريات دين

گردآورى و شمارش ضروريات دين اگر غيرممكن نباشد، امر آسانى نخواهد بود. فقهاى ما نيز متعرض شمارش همه ضروريات دين نشده اند; زيرا همان گونه كه ذكر شد، گستره ضروريات دين، تمام احكام و عقايد را در بر مى گيرد. بررسى كردن تمام اين موارد و تعيين ضروريات دين، دشوار است.

در بحث ضروريات دين مهم آن است كه ملاك ضرورى دين روشن شود تا بتوان به كمك آن، مصاديق ضرورى را شناخت. گذشته از اين، در اعتقاد به اسلام، لازم نيست به تك تك ضروريات، شناخت داشته باشيم و معتقد شويم. آنچه مهم است آن است كه فرد مسلمان منكر ضرورى دين نشود. مسلمان به تدريج ضروريات دين را خواهد شناخت. انسان مسلمان بايد اجمالاً به هر چه در دين اسلام هست، معتقد باشد.

برخى از علما در كتب خود به گوشه اى از ضروريات دين اشاره كرده اند; از جمله علامه مجلسى در كتاب حق اليقين و شيخ صدوق در اعتقادات كتاب الهدايه.

علامه مجلسى نوشته است:

«بدان كه علماى خاصه و عامه ]به طور[ مجمل گفته اند كه انكار ضرورى دين اسلام موجب كفر است و حصرى نكرده اند آنها را و متفرقاً در ابواب فقه گاهى مى گويند كه فلان چيز ضرورى دين اسلام است. پس لازم است كه در اين مقام بعضى مذكور شود. بدان كه ضرورى دين امرى را گويند كه وضوحش در آن دين به مرتبه اى رسيده باشد كه هر كه در آن دين داخل باشد، داند مگر نادرى كه تازه به دين درآمده باشد يا در بلاد بعيده از بلاد اسلام نشو و نما كرده باشد، مثل واجب بودن پنج نماز در شب و روز و عدد ركعات هر يك از آنها و مشتمل بودن اينها بر ركوع و سجود، بلكه بر تكبيرة الاحرام و بر قيام و قرائت فى الجمله، بنابر قول اظهر، هر چند در بعضى از صور خفائى داشته باشد، و مشروط بودن نماز در طهارت فى الجمله و واجب بودن غسل جنابت و حيض، بلكه نفاس، و ناقض بودن بول و غائط و ريح وضو را بنابر اظهر، و واجب بودن يا راجح بودن غسل اموات، و كفن كردن و نماز بر ايشان و پنهان كردن ايشان مجملاً و واجب بودن زكات فى الجمله، و روزه ماه رمضان، و ناقض بودن اكل و شرب معتاد، و جماع كردن در قُبل زن روزه دار، و واجب بودن حج بيت الله الحرام، و مشتمل بودن آن بر طواف، بلكه سعى ميان صفا و مروه فى الجمله، و احرام و وقوف عرفات، و وقوف مشعر، بلكه ذبح قربانى و سر تراشيدن، و رمى جمرات كردن همه مجملاً اعم از وجوب و استحباب بنابر احتمال ظاهرى، و وجوب جهاد فى الجمله بنابر احتمالى، و رجحان جماعت در نمازها فى الجمله، و رجحان تصدق بر مساكين فى الجمله، و فضيلت علم و اهل علم، و فضيلت راستگويى كه ضرر نرساند، و بدى دروغى كه نافع نباشد، و حرام بودن زنا و لواط بلكه بوسيدن زن و پسر مردم از روى شهوت بنابر اظهر، و حرام بودن شراب انگور، نه بوزه و شرابهايى كه از غيرانگور مى گيرند، حرمت آنها ضرورى دين اسلام نيست; زيرا كه سنّيان بعضى حلال مى دانند; اما دور نيست كه ضرورى دين شيعه باشد; و حرمت خوردن گوشت خوك و ميته و خون فى الجمله، و حرمت نكاح مادران و خواهران و دختران و دخترهاى برادر و خواهر و خاله ها و عمه ها، بلكه مادرزن و جمع ميان دو خواهر بنابر اظهر، و حرمت سود قرض فى الجمله بنابر احتمالى، و حرمت ظلم و خوردن مال مردم بى جهت شرعى، و حرمت كشتن مسلمانان به غير حق، و مرجوح بودن دشنام و فحش بى جهت با مسلمانان، و زدن و تعذيب كردن ايشان بى سببى، بلكه بهتان و غيبت ايشان بنابر احتمال، و رجحان سلام و جواب آن بنابر احتمالى اقوى، و راجح بودن نيكى به پدر و مادر و مرجوح بودن عقوق ايشان، بلكه راجح بودن مطلق صله رحم بنابر احتمالى، و حكم ميراث فى الجمله، و آنكه وارث احق است به مال ميّت از غير وارث، بلكه عمل به وصيت فى الجمله بنابر احتمالى، وآنكه تصدق و خيرات به ميت نفع مى بخشد بنابر اظهر، و آنكه روزه مجملاً رجحان دارد و آنكه نكاح باعث حلّيت وطى مى شود و طلاق باعث تفريق مى شود، و آنكه بدن را از نامحرم بايد پوشانيد فى الجمله، و مرجوحيت نظر به عورات اجانب، و مرجوحيت وطى حيوانات، و آنكه عقد بيع و صلح و اجاره و صلح فى الجمله باعث انتقال مى شود بنابر اظهر، و آنكه ذبح حيوانات فى الجمله باعث حليت مى شود و حرمت دزدى و راهزنى مسلمانان، و حقيّت قرآن و مُنزَل بودن آن از جانب خداوند، بلكه معجزه بودن آن بنابر اظهر، و مودت اهل بيت رسالت و تعظيم ايشان و لهذا خوارج و نواصب كافرند و غير اينها ... از امورى كه متواتر و معلوم باشد نزد عامه مسلمانان.»[10]

حال برخى از مواردى را كه فقها، ضرورت آنها را ادعا كرده اند، بررسى مى نماييم.

اذان و اقامه:

«و هما اى الاذان و الاقامة مشروعان للفرائض الخمس باجماع المسلمين بل لعلّه من ضروريات الدّين.»[11]

استحباب اتخاذ مسجد:

«اذ هو مجمع عليه بين المسلمين بل ضرورى من ضروريات الدين.»[12]

وجوب زكات در چهارپايان و طلا و نقره و غلات چهارگانه (گندم، جو، خرما، كشمش):

«بلا خلاف اجده بين المسلمين فضلاً عن المؤمنين بل هو من ضروريات الفقه ان لم يكن من ضروريات الدين.»[13]

شرط بودن زاد و راحله در استطاعت حج:

«الشرط الثالث ان يكون له ما يمكن به من الزاد و الراحله لانّهما من المراد بالاستطاعة الّتى هى شرط فى الوجوب باجماع المسلمين و النص و الكتاب المبين و المتواتر من سنة سيد المرسلين بل لعلّ ذلك من ضروريات الدين كاصل وجوب الحج.»[14]

رهن:

«لا اشكال و لا خلاف فى ثبوت الرهن فى الجملة بل الاجماع بقسميه عليه، بل لعلّه من ضروريات الدين او المذهب.»[15]

وجوب حدّ زنا با تحقق شرايط آن:

«ولا اشكال و لا كلام فى انّه يجب الحدّ مع ثبوت الزنا بالشرايط الآتية بل هو من ضروريات الدين.»[16]

ثواب و عقاب:

«... فان الثواب و العقاب قريب ان يكون من ضروريات دين محمد بل كل الاديان.»[17]

منظور از «ثواب و عقاب نزديك است كه جزء ضروريات دين باشد» چيست؟ و از كجا مشخص مى شود كه حكمى به حدّ ضرورت رسيده است؟ در جواب بايد گفت در اين مسائل بايد به عرف جامعه اسلامى مراجعه كرد.

وجوب وضو:

«الوضوء و نقول امّا بوجوبه بالمعنى الاول للصّلوة فى الجمله فلمّا انعقد الاجماع عليه بل كاد ان يكون من ضروريات الدّين.»[18]

«و هذا الحكم اعنى وجوب الوضوء للصلوة الواجبة مجمع عليه بين المسلمين بل الظاهر انّه من ضروريات الدين.»[19]

وجوب سجدتين در هر ركعت:

«امّا وجوب السجدتين فى كلّ ركعة فمتّفق عليه بين المسلمين بل الظاهر انّه من ضروريات الدين.»[20]

«و يجب فى كل ركعة سجدتان هذا اجماعى بين المسلمين بل كاد ان يكون من ضروريات الدين.»[21]

حرمت روزه تبرك در روز عاشورا:

«و هو حرام بل هو كفر مع العلم (نعوذ باللّه) لانّه بغض لذوى القربى الذين تجب مودّتهم بالقرآن و الاخبار بل من ضروريات الدين و بغضهم كفر.»[22]

خروج از نماز به وسيله «السلام عليكم و رحمة اللّه و بركاته»:

«... حتى ادّعى بعض علمائنا ان قول سلف الامّة السلام عليكم عقيب الصّلوة داخل فى ضروريات الدين.»[23]

حرمت ربا، وجوب وفا به عقد صحيح:

«الفصل السابع فى الربا المحرّم كتاباً و سنةً و اجماعاً من المؤمنين بل المسلمين بل لا يبعد كونه من ضروريات الدين فيدخل مستحلّه فى سلك الكافرين ... و وجوب الوفاء بالعقد الصحيح فلعلّه من ضروريات الدين الآن.»[24]

در اين جمله ايشان با آوردن كلمه «الآن» در پايان جمله، مسئله دخالت زمان در ضروريات دين را تأكيد مى كند.

اعتبار استصحاب:

«فلنشرع فى حكاية ما حكى عن الفاضل الاسترآبادى ... و حكى عنه أنّه قال: اعلم انّ للاستصحاب صورتين معتبرتين باتفاق الامة بل اقول: اعتبارهما من ضروريات الدين.»[25]

اينها نمونه هايى از ادعاى ضرورت برخى از احكام است كه در كتب فقهى آمده است. همان گونه كه ديديم گستره ضروريات دين در احكام محدود نمى شود و حتى در برخى مسائل اصولى نيز ادعاى ضرورت شده است. البته بايد دانست كه صرف ادعاهاى ضرورى بودن مسئله، موجب ضرورى شمردن آن نمى شود و در برخى موارد، فقها ادعاى ضرورت را رد مى كنند. اين اختلافها، مى تواند ناشى از روشن نبودن معنا و معيار ضرورى دين باشد. در شناخت ضروريات دين نبايد به ادعاى ضرورت بسنده كرد، بلكه بايد در جامعه تحقيق ميدانى صورت گيرد تا روشن شود كه چه مسائل و احكامى در جامعه اسلامى به حد بداهت رسيده است. ضروريات دين جزء موضوعات و تشخيص آن به عهده مكلّف است و فقيه پس از اثبات بداهت و ضرورت براى حكمى، پى آمدهاى خاص را بر آن بار مى كند و حكم آن را بيان مى دارد.

پس از آنكه با مفاهيم ضرورى دين و ضرورى مذهب آشنا شديم، حال بايد به موضوع «انكار ضروريات» بپردازيم. نخست حكم انكار ضرورى مذهب را باز مى شناسيم، سپس، مسأله اصلى، يعنى انكار ضرورى دين را بر مى رسيم.

كوشش مى كنيم مباحث، گزارش گونه باشد. از اين رو، در ميانه بحث، گاه لازم مى آيد كه عبارتهاى فقها را به طور مستقيم نقل نماييم. از آنجا كه شايد براى نخستين بار موضوع ضرورى دين به طور مستقل نگارش مى يابد، عبارتهاى فقها را نقل خواهيم كرد تا خواننده، خود نيز بتواند از منابع اصلى آگاهى يابد و درباره آن قضاوت نمايد.

فصل يكم: حكم منكر ضرورى مذهب

شرطى كه براى تكفير منكر ضرورى دين ذكر كرديم، در منكر ضرورى مذهب نيز معتبر است; و آن اينكه منكر بايد به ضرورى بودن آن حكم عالم باشد و انكارش مستند به شبهه نباشد. آنچه در اينجا بايد گفته شود آن است كه به اعتقاد اكثر علما، منكر ضرورى مذهب از همان مذهب خارج مى شود نه از دين اسلام. به عبارت زير توجه كنيد:

«مسألة الامامة و عصمة الائمّة من الضروريات عند الشيعة ... فالضروريات الدينية على قسمين: قسمٌ منها ضرورى عند عامة المسلمين او جلّهم كوجوب الصلوة و قسمٌ منها من ضروريات المذهب كجواز الجمع بين الظهرين و مثل عدم طهارة جلد الميتة بالدّبغ و هذه الامور تحسب من ضروريات المذهب و مسلّماته و المنكر لذلك مع علمه بكونها ضرورية من المذهب، خارجٌ عن المذهب كما ان فى الاوّل المنكر مع عدم الشبهة يخرج عن الاسلام. هذا بالنسبة للاحكام الضروريّة و اما بالنسبة للاعتقادات التى تجب معرفتها على كل مكلّف عيناً و الاعتقاد بها جزماً، بعضها من اصول الدين كالتوحيد و النبوة الخاصّة و قسم آخر من اصول المذهب كالاعتقاد بالامامة بعد النّبى ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ فانه يجب على كل مكلّف الاعتقاد بها الاّ انّ عدم الاعتقاد و المعرفة بالاوّل يخرج الشخص عن الاسلام و فى الثانى لا يخرجه عن الاسلام و انما يخرج عن المذهب ... .»[26]

«مسئله امامت و عصمت امامان از ضروريات و مسلّمات شيعه است ... ضروريات دين بر دو قسم است: يك قسم نزد همه مسلمانان يا اكثر قريب به اتفاق آنان، ضرورى است; مثل واجب بودن نماز و قسم ديگر از ضروريات مذهب است; مثل جايز بودن جمع بين نماز ظهر و عصر، و همانند پاك نشدن پوست ميته با دبّاغى. اين امور و شبيه آن را از ضروريات مذهب به شمار مى آورند و كسى كه با علم به ضرورى بودن، آن را انكار كند از مذهب خارج مى شود، همان طور كه اگر ضرورى دين را بدون شبهه انكار كند، از اسلام خارج مى شود، اين نسبت به احكام ضرورى است، اما در مورد اعتقاداتى كه شناخت و اعتقاد به آن بر هر مكلف واجب است، برخى از اصول دين است مانند توحيد و نبوت خاصه و قسمى از اصول مذهب است مثل اعتقاد به امامت بعد از پيامبر. در اعتقادات واجب است كه هر مكلّفى به آن معتقد باشد، الاّ اينكه عدم اعتقاد به عقايد قسم اول، شخص را از اسلام خارج مى كند و در قسم دوم شخص را از اسلام خارج نمى كند; بلكه تنها از مذهب خارج مى شود.»

در مقابل اكثر، برخى از علما، انكار ضرورى مذهب از سوى شيعه را همسان انكار ضرورى دين مى دانند و منظورشان از ضرورى مذهب، آن اعتقادات و احكامى است كه هر شيعه اى آن را مى داند و حتى غير شيعه ها هم بدانند كه اين حكم، از احكام اختصاصى شيعه اماميه است; مانند مشروع بودن ازدواج موقّت. اين ديدگاه را صاحب جواهر برگزيده است:

«بل الظاهر حصول الارتداد بانكار ضرورى المذهب كالمتعة من ذى المذهب ايضاً لانّ الدين هو ما عليه و لعلّ منه انكار الامامى احدهم ـ عليهم السلام ـ ، قال محمّد بن مسلم: قلت لابى جعفر ـ عليه السلام ـ ارأيت من جحد اماماً منكم ما حاله؟ فقال: من جحد اماماً من الائمة و برأ منه و من دينه فهو كافر و مرتدّ عن الاسلام لانّ الامام من اللّه و دينه من دينه و من برىء من دين اللّه فدمه مباح فى تلك الحالة الاّ ان يرجع و يتوب الى اللّه ممّا قال.»[27]

«ظاهر آن است كه با انكار ضرورى مذهب نيز ارتداد حاصل مى شود; مانند اينكه شيعه، متعه را انكار كند; زيرا دين همان چيزى است كه او پذيرفته و بر آن است; و شايد از اين قبيل باشد انكار كردن يكى از ائمه ـ عليهم السلام ـ . محمد بن مسلم مى گويد: از امام باقر ـ عليه السلام ـ پرسيدم: حال كسى كه يكى از شما امامان را انكار كند چگونه است؟ فرمود: كسى كه امامى از امامان را انكار كند و از او و دين او بيزارى جويد، كافر است و از اسلام بيرون رفته است; زيرا امام از جانب خداست و دين امام از جانب خداوند است و هر كس كه از دين خدا بيزارى جويد، خونش مباح است، مگر اينكه برگردد و توبه كند.»

در اين حديث، امام باقر ـ عليه السلام ـ كسى را كافر و مرتد دانسته است كه امام را انكار كند و علاوه بر انكار، از او و دين او بيزارى جويد. روشن است كه اين اشاره دارد به يكى از ضروريات دين كه حبّ اهل بيت ـ عليهم السلام ـ و مودّت ايشان است و در قرآن نيز به آن تصريح شده است: «قل لا اسألكم عليه اجراً الاّ المودّة فى القربى.»

پس روايت درباره ضروريات مذهب نيست; هيچ مسلمانى نبايد كينه و عداوت اهل بيت را داشته باشد و بر همه مسلمانان واجب است كه به اهل بيت پيامبر محبّت و مودّت داشته باشند. آنچه از ضروريات مذهب است، امامت و عصمت ائمه است. پس روايت بر مدعاى صاحب جواهر منطبق نيست.

ايشان در ادامه به حديث ديگرى استناد مى نمايند:

«و قال احمد بن مطهّر: كتب بعض اصحابنا الى ابى محمّد يسأله عمّن وقف على على بن الحسن موسى ـ عليه السلام ـ ؟ فكتب: لا تقرّهم على عمل و تبرّأ منه انّا الى اللّه منه بُرآء فلا تتولّهم و لا تعد مرضاهم و لا تشهد جنائزهم و لا تصلّ على احد منهم مات ابداً، مَنْ جحد اماماً من اللّه او زاد اماماً ليست امامته من اللّه تعالى كان كمن قال ان اللّه ثالث ثلاثة، ان الجاحد امر آخرنا جاحدٌ امر اوّلنا.»[28]

«احمد بن مطهر گويد يكى از ياران ما به امام عسكرى ـ عليه السلام ـ نامه نوشت و درباره كسانى كه بر امام على بن موسى ـ عليه السلام ـ توقف كرده اند، پرسيد. امام در پاسخ نوشت: در هيچ عملى با آنها همراهى نكن و از آنان بيزارى جوى، ما از او به سوى خدا بيزارى مى جوييم، با آنها دوستى مكن و از بيمارانشان عيادت منما و بر جنازه هاشان حاضر مشو! و هرگز بر مرده آنان نماز مگذار! كسى كه امامى از سوى خدا را انكار كند يا امامى را بر ائمه بيفزايد كه از سوى خدا نباشد، همانند كسى است كه مى گويد خداوند سه تاست. به درستى كه منكر امر آخرين ما منكر امر اولين ماست.»

آنچه از اين حديث فهميده مى شود، قطع رابطه با چنين گروهى است تا انسان، به عقايد آنان مبتلا نشود; اما روايت، تصريحى بر كفر آنان و وجوب قتل ايشان ندارد، هر چند در تمثيل به كسى كه مى گويد خداوند سه تاست، اشاره اى به شرك رفته است.

در مقابل صاحب جواهر، برخى معتقدند كه انكار ضرورى مذهب، اگر به انكار رسالت و توحيد بينجامد، موجب كفر است:

«انّ انكار ضرورى المذهب ان رجع الى انكار الرسالة او الالوهيّة او التوحيد يوجب الكفر و ان لم يرجع ففى ايجابه له اشكالٌ ولكن لو قطع الامامى بصدور هذا الحكم او المعتقد الامامى عن الرسول ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ و انّه من الدين الاسلامى و انكره فيوجب الكفر كما ذكر هذا بعض العلماء.»

«انكار ضرورى مذهب اگر به انكار رسالت و توحيد منجر شود، باعث كفر است و اگر منجر نشود، در ايجاب كفر اشكال است; اما اگر شيعه امامى با قطع به صدور حكم يا عقيده از پيامبر، آن را انكار كند موجب كفر است.»

ايشان بعد از مناقشه در نظر صاحب جواهر مى گويند:

«و على هذا فلو انكر امراً قطعياً معلوماً من الرسول فيرتدّ و يكون بذلك كافراً لتكذيبه ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ عن نفسه و ان الحكم عليه فى الظاهر يتوقف على كونه ضرورياً من الدين فان اراد صاحب الجواهر هذا فهو اختيارٌ لمختار مخالفيه و ان اراد غيره فالدليل لايفى به.»[29]

«بنابراين اگر امر قطعى را كه از پيامبر رسيده انكار كرد، مرتد مى شود و با اين كار كافر مى شود; زيرا پيامبر را تكذيب كرده است; اما حكم كفر بر او، متوقف است بر اينكه آن مطلب انكار شده از ضروريات دين باشد. اگر منظور صاحب جواهر اين باشد كه توضيح داده شد، همان قول مخالف ايشان است و اگر غير از اين را اراده كرده اند، دليل كافى بر اين مطلب ندارند.»

مى توان گفت كه حكم ارتداد اگر بر انكار «ما علم انه من الدين» مترتب شود، اختصاص به شيعه ندارد; بلكه غيرامامى نيز اگر قطع و يقين پيدا كرد كه حكمى از رسول خدا صادر شده است و آن را انكار كرد، مرتد مى شود.

احكام و معتقدات اماميه دو گونه است: بعضى به طور قطع از پيامبر رسيده است و برخى نيز به طور قطع از امام رسيده (هر چند ما معتقديم كه هر چه از امام صادر شد، در واقع از پيامبر رسيده است.) انكار گونه اول با علم به قطعى الصدور بودن از پيامبر، موجب ارتداد است; اما انكار قسم دوم موجب خروج از مذهب است و شامل امامى و غيرامامى مى شود.

اگر انكار قول امام ـ عليه السلام ـ موجب تكذيب رسول اكرم ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ و رسالت او باشد، فرد با انكار قول امام مرتد خواهد شد; زيرا ملاك در كفر، تكذيب پيامبر و رسالت اوست، به هر وسيله كه باشد.

پس اگر مسلمانى بداند كه پيامبر ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ همه مسلمانان را به ولايت اهل بيت دستور داده است و با اين حال، ولايت اهل بيت را انكار كند، انكارش موجب تكذيب پيامبر ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ است; زيرا حكم كفر، اختصاص به انكار ضرورى دين ندارد و شامل انكار مقطوع الصدور از پيامبر مى شود و اگر مسلمان، هر چه از دين باشد يا مستلزم انكار رسالت و رسول باشد، انكار كرد، كافر خواهد بود.

در احاديث فراوانى از پيامبر، به امامت اميرمؤمنان على ـ عليه السلام ـ اشاره شده است. برخى از اين احاديث قطعى الصدورند، يا قرائنى بر قطعى بودنشان موجود است و صريحاً نيز بر امامت ايشان دلالت دارد; اما برخى از افراد دلالت و معناى آن احاديث را تحريف كرده اند و معانى ديگرى براى آن برشمرده اند. اين تحريفها باعث ايجاد شبهه در ذهن برخى افراد شده است. بنابراين هر كس اين احاديث شريف را با معانى صحيح آن بداند و انكار كند، انكارش مستلزم انكار پيامبر اسلام ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ است.

اما محبت و دوستى اهل بيت ـ عليهم السلام ـ از ضروريات دين است. هر كس در بين مسلمانان نشو و نما كرده باشد مى داند كه پيامبر اكرم ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ به آن دستور داده است. حتى قرآن كريم به آن تصريح مى كند: (قل لا اسألكم عليه اجراً الاّ المودّة فى القربى)[30]و احاديث فراوان و در حد تواتر بر آن دلالت دارند. به همين سبب انكار آن، انكار ضرورى دين است و به تكذيب پيامبر منجر مى شود. از همين روست كه علما حكم ارتداد را شامل ناصبى مى دانند; زيرا او دشمنى و بغض و كينه با اهل بيت را آشكارا اظهار مى كند. همين طور اگر كسى در حق ائمه غلو كند، مثلاً معتقد باشد كه خدا هستند، كافر است.

علامه مجلسى در اعتقادات خود چنين آورده است:

«پس بدان كه انكار آنچه دانسته شده ثبوت آن از دين به طريق ضرورت و بداهت به طورى كه مخفى نيست بر احدى مگر شاذّ نادرى، كفر است كه منكر آن مستحق قتل و كشته شدن است ... اما انكار كردن چيزى كه از ضروريات مذهب اماميه است، پس آن ملحق مى كند منكرش را به مخالفين و بيرون مى كند او را از زمره متديّنين به دين ائمه ـ عليهم السلام ـ مثل امامت اثنا عشر و فضل و علم اين ائمه و وجوب اطاعت از آنها و فضيلت داشتن زيارت ايشان. و اما مودت ايشان و تعظيم ايشان فى الجمله، پس، از ضروريات اسلام است و اختصاصى به شيعه ندارد و منكر آن كافر است; مثل خوارج و نواصب.»[31]

سخن آخر در منكر ضرورى مذهب

براى روشن شدن مسئله منكر ضروريات مذهب بايد منظور از دين در ضروريات دين روشن شود. اگر منظور از دين را همان دينى بدانيم كه شخص به آن معتقد است و قبول دارد و آن را دين خود مى داند، مى توان ضروريات مذهب را همان ضروريات دين او دانست و اگر انكار كرد، به ارتداد او حكم كرد:

«كمالو صار عند الشيعة وجوب مسح الرجلين ضرورياً عن النبى ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ فانكاره من الشيعة انكار لضرورى الدين بخلاف مخالفيهم فتأمل.»[32]

اگر منظور از دين را دين واقعى و نفس الامرى بدانيم، يعنى همان شريعت الهى كه مورد رضايت خداوند است، هر مذهبى خود را مطابق با واقع مى داند و پيروان هر مذهبى بر اين باورند كه دين واقعى، دين آنهاست. در اينجا ضروريات هر مذهبى با مذهب ديگر رد مى شود و مورد اختلاف قرار مى گيرد و نمى توان آن را در حكم ضروريات دين دانست و منكر آن را كافر شمرد; زيرا وقتى سنى امامت ائمه را انكار مى كند، معتقد است كه در واقع از دين نيست (هر چند در اين اعتقاد خطا كرده است) و شيعه نيز اعتقادات سنى مذهب را به عنوان آنكه از دين نيست، انكار مى كند. پس انكارش به انكار رسالت پيامبر باز نمى گردد. آرى اگر به هر طريقى يقين پيدا كرد كه فلان حكم از دين است و منكر شد، منكر ضرورى دين شده است.

حال اگر از اين زاويه به مسأله بنگريم كه منظور از دين، همان وجه اشتراك همه مذاهب اسلامى است و آن همان اصول كلى دين است كه در شهادتين تجلى مى يابد و به آن اسلام گفته مى شود، ضرورى دين آن است كه همه مسلمين ـ بِماهُم مسلمين ـ از دين بدانند و معتقد باشند. پس ضروريات مذاهب از دايره ضرورى دين خارج است و منكر آن در حكم منكر ضرورى دين نيست و فقط از دايره آن مذهب خاص خارج مى شود:

«و صفوة القول هنا انّه قد يكون الضرورى بحيث يتّفق عليه كلمة المسلمين على اختلاف شعبهم و كثرة اغصانهم فهذا هو الذى يقتضى انكاره التكذيب و يترتب عليه الحكم بالكفر و النجاسة كوجوب الصلوة و صوم شهر رمضان و قد لا يكون كذلك بل هو فى حدّ يمكن ان يذعن به تابعو مذهب و ينكره الآخرون كما فى قضيّة المتعتين و انكار هذا القبيل من الضرورى الذى يكون ضرورياً فى اطار خاص و حوزة محدودة غير موجب للتكذيب فلا يترتب على انكاره الحكم بالكفر.»[33]

نكته اى كه بايد بر آن تأكيد كرد، آن است كه ضرورى بودن يك حكم و اعتقاد، هميشگى نيست و گاه منحصر به زمان و مكان خاصى مى شود. از اين رو نمى توان كسى را كه آن حكم و اعتقاد را در غير آن زمان انكار مى كند، كافر شمرد و اين، به سبب تحول در افكار و اشخاص در زمانهاى مختلف است; گاه اعتقادى به سبب يك واقعه تاريخى يا اجتماعى در جامعه گسترش مى يابد، به گونه اى كه همه آن را مى دانند و به صورت ضرورى مذهب يا دين در مى آيد; اما در زمان ديگر اين گونه نيست. سيد بحرالعلوم در جلد سوم فوائد رجاليه به همين نكته اشاره مى كند:

«و من هذا يعلم ان القول بالقياس ممّا لم ينفرد به ابن الجنيد من علمائنا و اَنَّ له فيه سلفاً من الفضلاء الاعيان كيونس بن عبدالرحمن و الفضل بن شاذان و غيرهم فلا يمكن عدّ بطلانه من ضروريات المذهب فى تلك الزمان.»

ايشان به دليل آنكه قائلين به قياس در زمان ابن جُنَيد متعدل بوده اند، بطلان قياس را در آن زمان از ضروريات مذهب نمى شمارد و بر اين باور است كه بعدها، بطلان قياس از ضروريات مذهب شيعه شده است.

پى نوشت :

[1]- وسايل الشيعه الى تحصيل مسائل الشريعة، حر عاملى، ج 1، تحقيق: عبدالرحيم ربانى شيرازى و محمد رازى، دار احياء التراث العربى، بيروت، 1403 هـ.ق، ص 20.

[2]- همان.

[3]- اصول كافى، محمد بن يعقوب كلينى، ج 4، ص 101، ح 19.

[4]- تحف العقول عن آل الرسول، حسن بن على بن شعبه الحرانى، چاپ پنجم، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، بيروت، 1394 هـ.ق، ص 242.

[5]- همان.

[6]- بحارالانوار، ج 68، باب 24، ح 3.

[7]- الروضة البهيّه فى شرح اللمعة الدمشقيه، زين الدين الجبعى العاملى، ج 2، چاپ سوم، انتشارات دفتر تبليغات اسلامى، قم، 1367 هـ.ش، ص 391.

[8]- اصول كافى، محمد يعقوب كلينى، ج 3، ص 389.

[9]- كشف الغطاء، شيخ جعفر كاشف الغطاء، ج 1، ص 173.

[10]- حق اليقين، محمدباقر مجلسى، ص 559.

[11]- جواهر الكلام، محمدحسن نجفى، ج 9، ص 5.

[12]- همان، ج 14، ص 73.

[13]- همان، ج 15، ص 65.

[14]- همان، ج 17، ص 248.

[15]- فقه الصادق، محمد صادق حسينى روحانى، ج 20، چاپ سوم، مؤسسه دارالكتب، قم، 1414 هـ.ق، ص 55.

[16]- همان، ج 25، ص 375.

[17]- زبدة البيان فى احكام القرآن، محقق اردبيلى، تحقيق محمدباقر بهبودى، مكتبة المرتضوية، تهران، بى تا، ص 6.

[18]- مشارق الشموس، محقق خوانسارى، متوفاى 1099، ج 1، مؤسسه آل البيت(ع)، بى تا، ص 6.

[19]- مدارك الاحكام فى شرح شرايع الاسلام، سيد محمد بن على موسوى عاملى، ج 1، چاپ اول، مؤسسه آل البيت، مشهد، 1410 هـ.ق، ص 9.

[20]- همان، ج 3، ص 401.

[21]- ذخيرة المعاد فى شرح الارشاد، ملا محمدباقر سبزوارى، ج 2، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، چاپ سنگى، بى تا، ص 284.

[22]- مجمع الفائدة والبرهان، مقدس اردبيلى، ج 5، ص 189.

[23]- الحبل المتين، شيخ بهاء الدين محمد بن الحسين بن عبدالنعمة الحارثى العامى، انتشارات بصيرتى، قم، چاپ سنگى، ص 256.

[24]- جواهر الكلام، محمدحسن نجفى، ج 23، ص 332.

[25]- الحاشيه على استصحاب القوانين، مرتضى انصارى، چاپ اول، مطبعه باقرى، قم، 1415 هـ.ق، ص 75.

[26]- صراط النجاة فى اجوبة الاستفتائات، ميرزا جواد تبريزى، چاپ اول، دفتر نشر برگزيده، 1418 هـ.ق، ص 415.

[27]- جواهر الكلام، محمدحسن نجفى، ج 41، ص 602.

[28]- وسايل الشيعه، حرّ عاملى، ج 28، باب 10 از ابواب حدّ مرتد، ص 351.

[29]- مهذب الاحكام فى بيان الحلال و الحرام، سيد عبدالاعلى، ج 1، چاپ چهارم، نشر دفتر آيت الله سبزوارى، 1416 هـ.ق، ص 390.

[30]- سوره شورى (42) آيه 23.

[31]- كيهان انديشه، شماره فروردين 1364، ص 54.

[32]- الفقه كتاب الطهارة، سيد محمد حسينى شيرازى، جزء دوم، دارالقرآن الحكيم للطباعة و النشر، قم، بى تا، ص 298.

[33]- نتايج الافكار فى نجاسة الكفار، محمدرضا گلپايگانى، به قلم على كريمى جهرمى، چاپ اول، دارالقرآن الكريم، قم، 1413 هـ.ق، ص 178.